

## بررسی و تحلیل معنای «نقش» در بیتی بحث‌برانگیز از حافظ

دکتر هادی اکبرزاده<sup>۱</sup>

### چکیده

در این جستار به شرح و تفسیر معنای «نقش» در بیت بحث‌برانگیز: داده‌ام باز نظر را به تذروی پرواز بازخواند مگرش نقش و شکاری بکند از حافظ پرداخته شده است. ابتدا نکاتی که شارحان پیش از این درباره‌ی واژه «نقش» در این بیت آورده‌اند مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. بسیاری از شارحان با توجه به معنایی که سودی از واژه «نقش» به دست داده معنای «نقش» را اصطلاحی در شکار دانسته‌اند. نگارنده در رد این معنا شواهد بسیاری یافته است و به این نتیجه رسیده که «نقش باز خواندن» در این بیت از حافظ «اثر کسی یا چیزی را درک کردن»، «درک و فهم درست از چیزی» و... است و این واژه در این بیت ارتباطی با شکار ندارد.

**کلیدواژه‌ها:** نقش، نقش خواندن، نقش بازخواندن، شکار، پرده، موسیقی، حافظ.

### مقدمه

آنچه در این جستار بدان می‌پردازیم معنای واژه «نقش» در بیت زیر از حافظ است: داده‌ام باز نظر را به تذروی پرواز بازخواند مگرش نقش و شکاری بکند (حافظ قزوینی، ص ۱۲۸)

استاد دکتر شمیسا در کتاب **یادداشت‌های حافظ** در ذیل واژه «نقش» چنین آورده است: «نقش در حافظ معانی متعدّد دارد؛ مثلاً:

۱- مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مشهد hadiakbarzade@yahoo.com

۱- یک قطعه موسیقی (ر.ک. حافظ نامه، ص ۵۰۵)

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد

نقش هر نغمه (پرده، زخمه) که زد راه به جایی دارد

۲- پرده‌یی منقش که از آن در شکار (مخصوصاً شکار کبک) استفاده می‌کردند و من

نخست بار در مجله نشر دانش توضیح دادم:

داده‌ام باز نظر را به تدروی پرواز بازخواند مگرش نقش و شکاری بکند

۳- خال روی طاس نرد.

در غزلی در مدح شاه منصور گوید:

در آب و رنگ رخسارش چه خون خوردیم و جان دادیم

چو نقشش دست داد، اول رقم بر جانسپاران زد

(خانلری، شماره ۱۴۹)

چو نقشش دست داد یعنی چون موفق شد...» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۳۳۹)

دکتر شمیسا «نقش» را در بیت:

داده‌ام باز نظر را به تدروی پرواز بازخواند مگرش نقش و شکاری بکند

پرده‌ای منقش دانسته که از آن در شکار (مخصوصاً شکار کبک) استفاده می‌شده و نخست

بار در مجله نشر دانش (۱۳۶۳) آن را توضیح داده است. برای روشن شدن این توضیح دکتر

شمیسا، مطلب کوتاه ایشان را می‌آوریم:

«به مناسبت مقاله آقای سمعی در باب حافظ، یادداشت زیر را درباره یکی از اصطلاحات

مهجور «شکار» در دیوان حافظ تقدیم می‌دارم:

مرحوم دکتر محمود افشار در جلد دوم کتاب خود، *گفتار ادبی* (ص ۳۵)، شعری دارد

تحت عنوان «عکس دلدار» که یک بیت آن چنین است:

دل که چون کبک دری سیر نمودی آزاد چه در آن نقش مگر دید که در دام افتاد

و در حاشیه در معنای «نقش» چنین توضیح داده است: «در بیلاقات یزد بعضی از

شکارچیان پرده‌یی داشتند منقش به تصاویر پرندگان. در آن سوراخ‌هایی تعبیه شده بود که از

پشت آن کبک‌ها را که غافلانه در حال چرا بودند می‌دیدند و از همان سوراخ‌ها آنها را هدف قرار می‌دادند و شکار می‌کردند. چون این مضمون را در اشعار ندیده بودم بیم داشتم که خواننده به معنی این بیت پی نبرد، بدین سبب توضیح دادم:

برای «نقش» چنین معنایی در فرهنگ‌های معروف دیده نشد. اما این توضیح بسیار مفید مرحوم افشار را باید فرهنگ‌نویسان آینده در فرهنگ‌های خود وارد کنند و به ابیات زیر از حافظ استناد جویند:

داده‌ام باز نظر را به تذروی پرواز بازخواند مگرش نقش و شکاری بکند  
(حافظ قزوینی، ص ۱۲۸)

در زمان حافظ به جای این که از پشت «نقش» تیر بیندازند باز شکاری را به طرف شکار پرواز می‌دادند.

نه هر کو نقشِ نظمی زد کلامش دلپذیر افتد تذرو طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم  
(حافظ قزوینی، ص ۱۲۸)

مرحوم قزوینی احتمال ضعیف داده است که شاید این غزل از حافظ نباشد. اما به دلیل همین بیت مورد استناد مسلماً از حافظ است، زیرا علی العجالة شاعر دیگری را نمی‌شناسم که «نقش» را به این معنی خاص به کار برده باشد.

نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم بر کارگاه دیده بی خواب می‌زدم  
هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بجست بازش به طره تو به مضراب می‌زدم  
(حافظ انجوی، ص ۱۸۳)

در این شعر مسلماً نیست که «نقش» به همین معنی مورد بحث باشد، اما با توجه به کلمات مرغ و مضراب و باز (ایهام تناسب)، بعید نیست که ذهن شاعر در تداعی معانی واژه‌ها، معنی مورد بحث نقش را نیز در نظر داشته است. حتی به اعتبار این احتمال نیز باید ضبط نسخه انجوی را به نسخه قزوینی ترجیح داد، زیرا در توالی ابیات نسخه قزوینی بیت «هر مرغ فکر...» در مقام سوم و «نقش خیال...» در مقام ششم قرار گرفته و بین آنها سه بیت فاصله است.

آیا حافظ با این معنی از «نقش» در اقامت خود در یزد آشنا شده است؟ یا در نقاطِ دیگر نیز چنین واژه‌ای مرسوم بوده است؟ باید به کتاب‌های مربوط به شکار مراجعه کرد و من چنین توفیقی نیافتم. پرتو علوی در کتاب *بانگِ جرس* در توضیح بیت «داده‌ام باز نظر را...» می‌نویسد: «نقش به معنای صفحه‌ای است که با آن پرندگان را به دام می‌اندازند.» (این معنی را کجا دیده است؟) در فارس این صفحه را «دَفک» به فتح دال و فا می‌گویند که بیشتر عبارت از صفحه‌ای است از رنگ‌های مختلف که با آن کبک را صید می‌کنند و دفک دادن و دفک زدن به معنی فریب دادن هنوز در فارس استعمال می‌شود.»

برای «دفک» هم معنایی که در فوق ذکر شده است ندیدم. در برهان قاطع آمده است: «دَفک بر وزن فلک، به معنی هدف است که نشانه‌ی تیر باشد.» (شمیسا، ۱۳۶۳: ۷۸)

■ در توضیح دکتر شمیسا چند اشکال دیده می‌شود:

۱- آنچه دکتر شمیسا در توضیح این بیت آورده است برگرفته از توضیحات پرتو علوی در کتاب *بانگِ جرس* است که می‌گوید:

«نقش: جز معنای معروف - به معنای صفحه‌ای است که با آن پرندگان را بدام می‌اندازند - در فارس این صفحه را «دفک به فتح دال و فا» می‌گویند که بیشتر عبارت از صفحه‌ای است از رنگ‌های مختلف که با آن کبک را صید می‌کنند - و - دفک دادن و دفک زدن - به معنای فریب دادن هنوز در فارس استعمال می‌شود. (قسمتی از سرود و داو در بازی نرد. غیث)

در - سودی نقش را آلتی که با آن پرندگان را صید می‌کنند - معنی شده و نزد شکارچیان نیز پرده‌ای که برای صید کبک به کار می‌رود.

آلتی که با آن، صدای بلدرچین تقلید می‌شود و بدان «تیچه» می‌گویند نیز نقش شناخته می‌شود - در فرهنگ‌ها - بدین معنی ملاحظه نشده است.

داده‌ام باز نظر را به شکاری پرواز بازآرد مگرش نقش و شکاری بکند  
خواجه در این شعر، چشم خود را به بازی تشبیه کرده است که برای جلب معشوق آن را پرواز داده است می‌گوید امیدوارم که نقش، یعنی «وسیله‌ی جلب شکار» که در این بیت تصویری

است که در مردمک دیده‌ معشوق منعکس می‌شود وسیلهٔ جلب معشوق شود و شکار میسر گردد.» (علوی، ۱۳۶۹: ۱۴۶-۱۴۵)

۲- با توجه به شواهدی که خواهیم آورد «نقش» یک اصطلاح مهجور «شکار» در دیوان حافظ نیست، بلکه در متون دیگر نیز آمده است.

۳- دکتر شمیسا آورده است که مرحوم دکتر محمود افشار در جلد دوم کتاب خود، *گفتار ادبی* (ص ۳۵)، شعری دارد تحت عنوان «عکس دلدار» که یک بیت آن چنین است:

دل که چون کبک دری سیر نمودی آزاد چه در آن نقش مگر دید که در دام افتاد

و در حاشیه در معنای «نقش» چنین توضیح داده است: «در بیلاقات یزد بعضی از شکارچیان پرده‌یی داشتند منقش به تصاویر پرندگان. در آن سوراخ‌هایی تعبیه شده بود که از پشت آن کبک‌ها را که غافلانه در حال چرا بودند می‌دیدند و از همان سوراخها آنها را هدف قرار می‌دادند و شکار می‌کردند. چون این مضمون را در اشعار ندیده بودم بیم داشتم که خواننده به معنی این بیت پی نبرد، بدین سبب توضیح دادم.» (همان)

این توضیح لازم است که در این شاهد که دکتر شمیسا آورده‌اند «نقش دیدن» داریم نه «نقش بازخواندن» و این دو با هم به کلی متفاوتند و این شاهد ارتباطی با بیت مورد بحث حافظ ندارد.

۳- اینکه آورده‌اند «در زمان حافظ به جای این که از پشت نقش تیر بیندازند باز شکاری را به طرف شکار پرواز می‌دادند» بدون هیچ شواهدی است و نمی‌تواند درست باشد. برای شکار با باز از پرده استفاده نمی‌شده است.

۴- نیز گفته‌اند «علی العجاله شاعر دیگری را نمی‌شناسم که نقش را به این معنی خاص به کار برده باشد». باید گفت شواهدی دیگر پیدا شده که ارتباطی با معنی «پرده شکار» ندارد.

۵- نیز آمده: «برای «نقش» چنین معنایی در فرهنگ‌های معروف دیده نشد. اما این توضیح بسیار مفید مرحوم افشار را باید فرهنگ‌نویسان آینده در فرهنگ‌های خود وارد کنند.»

این گفته درست به نظر نمی‌رسد چون در شواهدی که می‌آوریم بین «نقش» و «پرده منقش» ارتباطی وجود ندارد.

## بحث و بررسی

■ نگارنده این سطور با مراجعه به شرح‌های حافظ، مطالبی در خور توجه یافت که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

نخستین بار دکتر شفیعی کدکنی در تعلیقات *اسرار التوحید* در مورد «بازخواندن» می‌آورد: «بازخواندن: جور درآمدن و منطبق شدن است با چیزی، چنانکه در بیت (دیوان حافظ، ۱۲۸) می‌خوانیم:

داده‌ام باز نظر را به تدروی پرواز بازخواند مگرش نقش و شکاری بکند  
و در *مرصاد العباد* نیز به معنی انطباق داشتن به کار رفته است: «و آن سایه را بدان شخص بازخواند، گویند سایه فلان است» (*مرصاد*، ۴۱) و در جای دیگر به معنی انطباق خواب با واقعیت عالم بیداری به کار رفته است: «بعضی [از خواب‌ها] به تأویل محتاج بود و بعضی همچنان بازخواند» (۲۹۱، همان کتاب) که معنی تطبیق با واقع است و در صفحه بعد همان کتاب «و [رؤیای] صالح آن است که مؤمن یا ولی یا نبی ببیند و راست بازخواند.»

دکتر ریاحی در تعلیقات *مرصاد*، آن را به معنی ظاهر شدن خواب گرفته‌اند، ولی از تعبیر *اسرار التوحید* و شعر حافظ و عبارت *مرصاد* دانسته می‌شود که معنی آن مطلق انطباق امری است با امری. در عبارت *اسرار التوحید*: «شیخ هم بر آن میعاد نهاده بود می‌بایست که بازخواند» یعنی بر میعادش عمل کند. (*اسرار التوحید* ۵۴۷/۲) (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

- در نقد این توضیح نیز باید گفت «بازخواندن» و «نقش بازخواندن» با یکدیگر تفاوت دارند و در هیچ یک از شواهدی که در *مرصاد* آمده با بیت حافظ ارتباطی دیده نمی‌شود. همه شواهد «بازخواندن» است نه «نقش باز خواندن». نگارنده برای «باز خواندن» شواهد بسیاری یافت. از جمله:

- «و نام فرعون موسی، ولید بن مصعب بن ریان بن ثروان بود، کنیت وی ابوالعباس قبطی، و اقداح عباسی که مقامران دارند به وی بازخوانند.» (کشف الاسرار، ۱۳۳۱: ۱/ ۱۸۲)

- «و گفته‌اند آدم و حوا چون آنجا رسیدند آدم به کوه صفا فروآمد و حوا به کوه مروه پس هر دو کوه را به نام ایشان بازخواندند، صفا از آن خواندند که آدم صفی آنجا فرو آمد، و مروه از آن گفت که مرأه، یعنی جفت آدم آنجا فروآمد.» (همان، ۱/ ۴۲۵)

- «شعبی گفت: «بدر» نام مردی است که او را چاهی بود، [آن چاه] به او بازخواندند و آن را بدر نام نهادند.» (روض الجنان، ۱۳۲۰، ۵/ ۴۴) که از این شواهد می‌توان به تفاوت «بازخواندن» و «نقش باز خواندن» پی برد.

■ دکتر استعلامی نیز در کتاب شرح حافظ در مورد بیت مورد بحث می‌نویسد:

«تذرو در اینجا همان معشوق است که نظرِ حافظ مثل بازِ شکاری در پیِ اوست. در مصراع دوم «نقش» را به معنی شکل پرنده‌بی گرفته‌اند که صیادان روی دام خود می‌گذاشتند تا پرنده دیگر به هوای آن شکل به سوی دام بیاید. اما در اینجا «بازِ نظر» حافظ باید خود آن پرنده را ببیند و آن معنی نقش مورد نظر نیست. فاعل «بازخواند» همان بازِ نظر است که باید نقش آن تذرو یعنی خود او را بیابد و شکارش کند. معنی بیت به سادگی این است که من در پی این معشوق هستم تا شاید او را به دام آورم.» (استعلامی، ۱۳۸۶: ۵۲۰)

■ دکتر ثروتیان نیز در شرح این بیت آورده است:

«- نگاه و نظر خود را چون باز شکاری به سوی تذروی پرواز داده‌ام که مگر نقش و نگار او را از صفحه ذهن من بازخواند و بتوانم سیمای این تذرو تاجدار طلایی رنگ را در خیال، پیش چشم بیاورم.» (ثروتیان، ۱۳۸۰: ۱۹۱۴)

«- بازخواند مگرش نقش: مگر نقش و نگار او را باز از روی صفحه حافظ و اندیشه و نظر بخواند / شاید از بر و از حفظ نقش او را پیش چشم آورد.»

نکته- ظهور تصویر تذرو در ذهن شاعر بسیار حیرت‌آور است علی‌الخصوص پس از بیتی که می‌گوید با یار من امکان پیغام و نامه‌ای نیست. کافی است بدانیم تذرو شبیه خروس خانگی است و به جای تاج گوشتی، بر روی سرش دارای پرهای کاکل‌دار است و دم آن از نظر پرها کمتر و از نظر اینکه یک زوج از این پرها بسیار دراز و راست است و گاهی تا دو متر می‌رسد،

بسیار زیباست، پره‌های جنسِ نر رنگ‌آمیزی زیبا و درخشانی دارد مخلوطی از زرد طلایی و سبز و قهوه‌ای و دارای جلای فلزی است.

معنی: «بازِ نگاه و نظر خود را به سوی خروس کوهی (تذروی و ترنگی) پرواز داده‌ام مگر نقش و نگار او را بازخواند و شکاری بکند.»

بالکنایه- خودم به آن تذرو و یار تاجدار زیبا دسترسی ندارم و امکان دیدار او نیست از آن جهت است او را پیش چشم می‌آورم شاید بتوانم سیما و قیافه و نقش زیبایی او را دوباره بخوانم و در عالم خیال، تجسم بکنم که با آن جامه‌های زرین طلایی و با آن پره‌های رنگین تاج و دامن دراز و زرکش قبای او، در حافظه دارم و شاید تصویری از نگار او را که در خیال نقاشی کرده‌ام بازبینم. گویی خیال و اندیشه من بازی شکاری است و باز تذرو را شکار می‌کند و نظر و خیال تنها می‌تواند نقش و نگار تذروی را به خاطر آورد که قبلاً دیده است.

یادآوری- اگر یکی متوجه ماجرا و سختی دیدار نشود و به معنی بیت پیشین پی نبرد، احتمال دارد که در معانی «نقش بازخواندن» سردرگم بشود که همه ایهامی است:

- نقش در قمار آوردن (بازخواندن، مانع این تعبیر است).
- نقش شکار که در صفحه‌ای رنگین تصویر کبک و مرغان را کشیده در صحرا می‌برده‌اند و مرغان فریفته نقش شده در اطراف آن، نشسته شکار می‌شدند (باز مانع این معنی است) با این همه، همین مورد دارای تعبیری است:

تعبیر- نقش و نگار او را پیش چشم می‌آورم شاید همین نقش و نظر او را بازخواند و پیش من بیاورد. به عبارت دیگر او را در خیال من مجسم می‌کنم شاید به حقیقت پیوندد و همچنان که در صحرا نقش، مرغان را می‌آورد، شاید این تجسم نقش او نیز او را بکشد و به سوی ما بیاورد! (همان: ۱۹۱۹-۱۹۲۰)

توضیح دکتر ثروتیان نیز برگرفته از توضیحات دکتر شمیسا و علوی است و مطلب تازه‌ای ندارد.

در فرهنگِ بزرگِ سخن نیز مدخل «نقش بازخواندن» نیامده، بلکه در آن دو مدخل «نقش خواندن» و «بازخواندن» آمده است:



«- نقش خواندن: (مصـ لـ) (قد) (مجاز) پی‌بردن به وضعی؛ آگاه شدن از موضوعی:

بیا و گونه زردم ببین و نقش بخوان که گر حدیث کنم قصه‌ای دراز آید

(سعدی، ۴۶۶)

فانی، آن شد که نقش خویش نخواند .... (نظامی، ۳۷)

- باز خواندن: bāzẖān-d-an (مصـ مـ) (قد).

۱- قرائت کردن؛ خواندن: تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت... (مولوی، ۳۹/۱)

۲- فراخواندن و احضار کردن، یا دعوت کردن به نزد خود:

ز خیمه فرستاده را بازخواند به تندی سخن‌ها فراوان براند

(فردوسی، ۲۲۰۷)

۳- به کسی، جایی، یا چیزی نسبت دادن؛ منسوب کردن: هر یکی را به بزرگی از خطاطان

بازخوانند... مقلی که به ابن مقله بازخوانند و ... (خیام، ۶۱)

۴- (مصـ لـ) مطابقت داشتن؛ جور در آمدن:

ابیات این حکیم با حال خواجه نیک بازخواند که می‌گوید... (احمد جام، ۲۸۳)

۵- به حقیقت پیوستن و عملی شدن خواب: رؤیای صادق آن است که تأویلی دارد و

بازخواند و باشد که بعینه ظاهر شود. (نجم رازی، ۲۹۲) «(انوری، ۱۳۸۲: ج ۲)

البته این متن در مرصاد العباد صورت زیر است:

«دوم آنک بعضی به تاویل محتاج بود و بعضی همچنان بازخواند، چنانکه خواب یوسف

علیه السلام بود...» (مرصاد العباد، ۱۳۷۱: ۲۹۲) و چنانکه می‌بینیم اصلاً مدخل «نقش

بازخواندن» در فرهنگ بزرگ سخن نیامده است.

■ مقاله‌ای نیز تحت عنوان «باز نظر» در یادنامه دکتر مهرداد بهار چاپ شده است که

نویسنده آن در آغاز مقاله اعلام کرده است که نمی‌خواهد به شرح بیت مورد بحث پردازد،

بلکه اذعان می‌کند چون با مراجعه به شرح‌های مختلف معنای قابل قبولی برای این بیت نیافته

خواسته با طرح مجدد آن از بزرگان و شارحان یاری بجوید. فرنگیس پرویزی، نویسنده آن،

نظر شارحان مختلف قدیمی و معاصر را درباره این بیت گرد آورده و پرسش‌هایی مطرح کرده

و برخی شرح‌ها را قانع‌کننده نیافته است اگرچه توضیحات وی به نزدیک شدن به معنی بیت کمک می‌کند. اما از آنجا که این مطلب در شرح و توضیح بیت بسیار مفید و سودمند است پاره‌ای از آن را که در تأیید مطالب این‌جانب است می‌آوریم:

«نگارنده به سائقهٔ عشق و ارادت‌ی که هر ایرانی - به ویژه آن که در زبان و ادب فارسی الفبایی خوانده باشد - به حافظ دارد، به مطالعهٔ غزلیات خواجه و کوشش در فهم معانی و مفاهیم صحیح آن علاقه و کنجکاوی فراوان دارم. متأسفانه در بسیاری موارد به علت بضاعت اندکم در این زمینه (و در همهٔ زمینه‌ها) موفق به درک مفاهیم پاره‌ای از ابیات نمی‌شوم - شاید هم وسواس بیش از حد، مانع وصول این بنده به فهم معانی اشعار باشد. البته برای حل مشکلاتم به شروحو که توسط حافظ‌شناسان دانشمند نگاشته شده، مراجعه می‌کنم. ولی، متأسفانه گاه با تمام تلاشی که برای استخراج معنی و ارتباط اجزای ابیات به کار می‌برم، حاصلی به دست نمی‌آورم. توضیحات مفسران گاه تکراری است و گاه با یکدیگر کم شباهت و حتی متناقض است؛ در بسیاری موارد نیز مشکل ناگشوده رها شده و یا به معنی کردن مفردات واژه‌ها اکتفا شده است که طبعاً مفید فایدهٔ کافی نمی‌تواند باشد. از این موارد است دو بیت از غزلیات که ذیلاً طرح خواهد شد، بدون ارائهٔ پیشنهادی، که در توانم نبوده است و این سطور در واقع استمدادی است از استادان فن که اینجانب و دیگر پویندگان این راه را دستگیر شوند. دو بیتی که مورد نظر و اشکال است یک وجه مشترک دارند و آن به کار رفتن واژه «نقش» در آنهاست. به نظر می‌رسد در بیشتر موارد که این کلمه در بیتی از غزلیات خواجه حضور می‌یابد، ابهامی در مفهوم و معنای آن احساس می‌شود. استاد دکتر منوچهر مرتضوی در مقالهٔ ممتعی در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز تحت عنوان «نقش بر آب» ابیاتی از غزلیات حافظ را که دربردارندهٔ دو واژه «نقش» و «آب» بوده است مطرح نموده و برای هر بیت چندین معنی اصلی و ابهامی و امکانی ارائه فرموده‌اند که در حد خود جامع و کامل است. همچنان که استاد اشاره داشته‌اند در موارد متعددی واژه «نقش» به معنای سادهٔ خود به کار رفته و حاوی نکته یا مضمون خاصی نیست، این معانی عبارتند از: طرح و تصویر و اثر و نشان و سرشت و خلقت و قول و ترانه و تصنیف؛ و نیز خال روی طاس نرد و داو بازی نرد که بر وفق مراد آید

و بخت و اقبال مساعد به کنایه. همچنان که مشهود است «نقش» از واژه‌هایی هم معنی با هم، استفاده کرده، چه در مضامین چه در مضامین ایهامی.

و اما بیت اول:

داده‌ام باز نظر را به تدروی پرواز باز خواند مگرش نقش و شکاری بکند

واژه «نقش» در این بیت به چند معنی گرفته شده، در نتیجه معانی گوناگونی برای آن پیشنهاد شده است. آقای ذوالنور می‌نویسد: «نقش» (ایهام)، صفحه‌ای است رنگین که پرندگان را به سوی خود جلب می‌کند. و در معنی بیت می‌گوید: نگاه خود را به سوی تدروی به پرواز درآورده‌ام. شاید نقشی که برای جلب نظر کار گذاشته شده (؟) او را به سوی خود بکشاند و باز نظر من بتواند او را شکار کند. (ذوالنور، ۱۳۶۷: ۱/ ۴۲۸) این نقش چیست و در کجا کار گذاشته شده؟ استاد خطیب رهبر «نقش باز خواندن» را یک عبارت فعلی دانسته‌اند به معنی دست کسی را خواندن و در اینجا به شیوه شکار تدروی پی بردن؛ و بیت را این طور تفسیر کرده‌اند: شاهین دیده را به سوی ترنگی به پرواز درآورده‌ام شاید به شیوه صید تدروی پی برد و به دامش افکند، به کنایه مقصود آن است که شاید بتواند دل یار را به دست آورد و به وصال برسد. (خطیب رهبر، ۱۳۶۳: ۲۵۵) قبول این معنی مستلزم آن است که بپذیریم معنی عبارت «نقش باز خواندن» همان است که استاد می‌فرماید. سودی، ذیل این بیت شرح و بسط فراوان ولی نامفهوم و ناکافی داده و معنی بیت را به دو صورت آورده است که خلاصه آن این است که اولاً، مراد از نقش یک نوع کیسه شکاری است که با تلقین تغنی شکار را به طرف آن می‌خوانند... باز نظر را به یک تدروی پرواز دادم. باشد که باز نظر را تعلیم دهد که شکاری بکند... خلاصه باز نظر من یک مرغ وحشی است، آن را به یک تدروی خوش رفتار دادم، یعنی به یک جانان نازک حرکات، باشد که مأنوس خویش نماید. نکته جالب در این تفسیر این است که سودی «تدروی پرواز» را یک ترکیب وصفی دانسته و می‌گوید: یعنی پروازی که چون پرواز

۱- برای رعایت اختصار در نقل مطالب از شروع حافظ، عین عبارت آورده نشد و از مضامین آنها استفاده شده است. از این جهت استفاده از علامت « » در تمام موارد ضروری نبوده است.

تذرو چین باشد!، در معنی پیشنهادی دیگر «نقش» را استعاره از «صغیر باز» گرفته و این طور توضیح می‌دهد: بازِ نظر را پرواز دادم به طرف یک تذرو... باشد که بازِ نظر صغیری به آن بزند و شکارش نماید، حاصل آنکه (هنوز سخن سودی است) نظر بی‌تأثیر نیست و من هم به او نظر انداختم شاید که متأثر و مأنوسم گردد. (ستارزاده، ۱۳۴۱: ۲ / ۱۱۰۱) آقای دکتر هروی از تعبیر سودی چنین برداشت کرده که نقش، آلت بادی کوچکی بوده که صدای پرنده را تقلید می‌کرده و بیت را چنین شرح کرده‌اند: شاعر نگاه خود را به باز شکاری و معشوق را به تذرو و زمزمه غزل خود را به صدای نقش تشبیه کرده و می‌گوید نگاه خود را مانند باز به سوی تذروی پرواز داده‌ام شاید نقش - زمزمه من - او را به سوی من جلب کند و باز نگاه من شکارش کند و قرینه این مفهوم را نیز در بیت زیر یافته‌اند:

نه هر کو نقشِ نظمی زد کلامش دلپذیر افتد      تذروِ طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم

و نوشته‌اند «نقشِ نظم زدن» مراد زمزمه کردن شعر است و خواندن شعر مثل زمزمه نقش در شکار تذرو است... (هروی، ۱۳۶۷: ۱۷۶۱) نمی‌دانم این معنا تا چه حد مورد پسند طبع صاحب‌نظران قرار می‌گیرد، آیا شاعر ضمن اندیشه و اقدام برای شکار معشوق غزلیات خود را به آواز می‌خوانده یا زمزمه می‌کرده؟

آقای پرتو علوی نقش را این طور معنی کرده‌اند که صفحه‌ای است که با آن پرنده‌گان را به دام می‌اندازند و در فارس این صفحه را «دَفک» می‌گویند و دفک دادن و دفک زدن به معنای «فریب دادن» هنوز در فارس مستعمل است. (علوی، ۱۳۶۹: ۱۴۵) ایشان همچنین نقش، یعنی وسیله جلب شکار را تصویری دانسته‌اند که در مردمک دیده معشوق منعکس می‌شود تا وسیله جلب معشوق شود و شکار میسر گردد. (علوی، ۱۳۵۸: ۲۰۰) این معانی نیز جای تأمل دارد.

استاد شمیسا در مقاله کوتاهی (شمیسا، ۱۳۶۳: ۷۸) ضمن تأیید نظر دکتر محمود افشار - که در توضیح بیتی از خودشان که کلمه نقش را در آن به کار برده‌اند و نوشته‌اند در بیلاقات یزد بعضی از شکارچیان پرده‌پی داشتند منقش به تصاویر پرنده‌گان که در آن سوراخ‌هایی تعبیه شده بود که از پشت آن کبک‌ها را می‌دیدند و از همان سوراخ‌ها آنها را هدف قرار می‌دادند و شکار می‌کردند - می‌نویسد چون برای «نقش» چنین معنایی در فرهنگ‌های معروف دیده نشد این

توضیح بسیار مفید و معقول است و باید در آینده در فرهنگ‌ها بیاید و مستند آن هم این بیت (بیت مورد بحث) حافظ باشد. استاد شمیسا می‌افزاید که در زمان حافظ به جای این که از پشت «نقش» تیر بیندازند باز شکاری را به طرف شکار پرواز می‌دادند. و بیت:

نه هر کو نقشِ نظمی زد کلامش دلپذیر افتد      تذرو طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم

را اشاره به همین معنا دانسته‌اند، ضمناً آقای شمیسا معنی را که پرتو علوی از نقش - دَفْک - داده نمی‌پذیرند و می‌گویند آن را در جایی ندیده‌اند.

توجه داریم که معنی بیت، باز هم خالی از اشکال نیست. زیرا هنوز مشخص نشده است که کلمه «نقش» در بیت استعاره از چیست و شاعر هنگامی که این واژه را به کار برده چه تصویری در ذهن داشته و به چه می‌اندیشیده است که از آن به نقش تعبیر کرده است؟

استاد دکتر خانلری، نقش را در این بیت خال‌های مساعد و ورق‌های برنده آوردن در قمار، حسن تصادف و بخت نیک معنی کرده‌اند (خانلری، ۱۳۶۲: ۲ / ۱۳۲۵) که در این صورت، معنی بیت چنین می‌شود که امیدوارم باز نظر من شانس بیاورد و بخت یاریش کند و تذرو (معشوق) را شکار کند. آقای ذوالنور نیز در آخر توضیحات خود در مورد این بیت - که شرح آن گذشت - این عبارت را افزوده‌اند که شاید بخت و طالع مدد کند (ذوالنور، همان: ۴۲۸) و این در واقع تأیید معنی استاد خانلری است که فعلاً از معانی دیگر معقول‌تر و قابل قبول‌تر به نظر می‌رسد.

جالب توجه است که شارحان شعر حافظ، تمامی معانی واژه «نقش» را در این بیت آزموده‌اند تا به صورت خیالی که در ذهن شاعر بوده دست یابند، اما مفهوم بیت همچنان مبهم باقی مانده است. (پرویزی، ۱۳۷۶: ۱۵۱)

■ در مجله حافظ‌شناسی نیز مقاله‌ای تحت عنوان «گزارشی از یک بیت حافظ» که در شرح بیت مورد بحث است از نصرت‌الله فروهر آمده است. «نویسنده آن نخست، شرح سودی بر این بیت را کلمه به کلمه و به تفصیل ذکر کرده و اشاره‌ای به دیگر شرح‌ها نکرده است. تنها در آغاز کلام اشارات دکتر شفیع کدکنی در اسرار التوحید و مرصاد العباد را درباره اصلاح «بازخواندن» آورده است. پس از توضیحات سودی به سراغ کتب عرفانی رفته و مطالبی از

سوانح غزالی، لویح عین‌القضات، فرهنگ لغات ادبی، فرهنگ معین و فرهنگ اصطلاحات عرفانی به عنوان شاهد آورده و در پایان اظهار داشته است که اگر قرار باشد حافظ باز نظر را برای شکار تذرو به پرواز درآورده باشد، کار مهمی نیست، بلکه طبق گفته‌های غزالی و عین‌القضات، جالب این است که عاشق، شکار معشوق شود. پس چنانکه «تذروی پرواز» به شکل «تذرو پروازی» در نظر گرفته شود و از معشوق، استعاره‌ای باشد، در این صورت تعبیر می‌توان کرد که: «معشوق همچون تذرو من که بسیار رمنده و پرواز کننده و رام نشدنی است، باز نظر خود را به او داده‌ام و محو دیدار او کرده‌ام، شاید که شانس و اقبال به من روی کند «نقش بخواند» و مرا... شکار بکند، یعنی دلبر و معشوق همچون تذرو، نظر همچون باز مرا صید کند و اسیر نماید».

باید گفت اشکالات این مقاله عبارتند از:

- ۱- اساس این شرح اشتباه است چرا که نحوه قرائتی شگفت و نادر و نادُرست برای بیت پیشنهاد کرده و دو واژه کاملاً مستقل را به شکل «تذروی پرواز» خوانده و آن را در حال و هوایی عرفانی معنا کرده است.
- ۲- شکار شدن عاشق به دست معشوق و بالعکس در نمونه‌های فراوانی از شعر و نثر فارسی تکرار شده و اختصاص به سوانح و لویح ندارد.
- ۳- اشاراتی که در لویح و سوانح به «نظر» شده، کاملاً در حوزه عرفانی است و حتی اگر بخواهیم آن‌ها را به شعر حافظ تسری دهیم، هیچ بعید نمی‌نماید که شاعر رسیدن به هدف آسمانی را به شکار تشبیه کرده باشد و لزومی ندارد که در پی اثبات عکس این تصویر باشیم.
- ۴- برای «نقش بازخواندن» تنها معنایی از فرهنگ لغات ادبی ادیب طوسی آورده (= شانس آوردن)، بدون هیچ شاهد دیگر و البته نمی‌توان آن را پذیرفت و استناد شارح بدان، جامع و مانع نیست.
- ۵- بی‌نظمی و بی‌روشی واضحی در معنا کردن جملات و مفردات به چشم می‌خورد.
- ۶- تنها به شرح سودی اکتفا کرده و هیچ نقد و نظری در باب آن ننوشته است و به گزارش مفصل آن بسنده کرده و خبری از دیگر شروح در باب این بیت در این مقاله نیست.

بهرتر بود شارح، پیشینه بحث در این موضوع را در حدّ توان ارائه و سپس رأی نهایی خویش را صادر می‌کرد.» (باقری، ۱۳۸۷: ۳۱۶).

با توجّه به شواهد زیر شرح دکتر شمیسا و دیگر شارحان منتفی می‌شود چرا که در جایی اشاره‌ای به این رسم نیست. در مصراع اول آمده: باز را برای شکار تدروی پرواز داده و این پرواز دادن، مانع است که در مصراع دوم منتظر بازخواندن نقش از سوی تدرو باشیم.

■ دکتر شفیع کدکنی در مقاله‌ای دیگر در توضیح بیت:

آمدم من بی‌دل و جان ای پسر      رنگِ من بین! نقش برخوان ای پسر  
(غزلیات شمس تبریزی، ۱۳۸۷: ۶۰۹)

آورده‌اند:

«نقش برخوان: صورت کار را بین، چنین به نظر می‌رسد که این بیت حافظ (دیوان، ۲۰۱):

بی‌خبرند زاهدان نقش بخوان و لا تَقُلْ      مست ریاست محتسب باده بده و لا تَخَفْ

به همین معنی نقش برخواندن اشارت رفته است ضمن این که در شعر حافظ «نقش» به نوعی تصنیف یا ترانه و نغمه هم اشارت دارد. اما در عصر مولانا بعید به نظر می‌رسد. ظاهراً نقش در موسیقی ایرانی از ساخته‌های موسیقیدانان خراسان، به ویژه مکتب موسیقی هرات بوده است. ← مقاله ما با عنوان «نقش بخوان و لا تَقُلْ» در مجله ماهور، شماره ۳۳، پاییز ۱۳۸۵، صص ۷-۱۳، که در آن یک نمونه نقش از کتاب *التاریخ الغیائی* نقل شده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۶۰۹)

دکتر شفیع در این مقاله آورده‌اند: «در این بیت حافظ که می‌گوید:

بی‌خبرند زاهدان نقش بخوان و لا تَقُلْ      مست ریاست محتسب باده بده و لا تَخَفْ

تا این لحظه به فکر معنی «لا تَقُلْ» نبودم که روی قواعد زبان عربی نیاز به «مفعول» یا، به تعبیر نحویان، «مَقُولِ قول» دارد. معمولاً، مَقُولِ قول را جمله یا در حکم جمله به شمار می‌آورند. روی قواعد نحو عربی خواننده این مصراع خواهی باید انتظار آن را داشته باشد که بداند «چه چیزی را مگو؟» مفعول یا مَقُولِ قول «لا تَقُلْ» چیست؟ در مصراع دوم، «لا تَخَفْ» نیاز به مفعول ندارد، ولی در مصراع نخست، «لا تَقُلْ» به نوعی مفعول یا مَقُولِ قول یا متمم نیاز دارد، مثل «فلا تَقُلْ لهما أفّ ۱۷/۲۳» و یا «لا تَقُلْ بُشری و لکن بُشریان...»

چنین به نظر می‌رسد که ماده «قول»، وقتی در اصطلاح موسیقایی آن به کار رفته است، از مقول یا مفعول بی‌نیاز می‌شده است؛ در معنی قوالی کردن. چنان که در فارسی، حافظ گفته است: «مطرب بگو که کار جهان شد به کار ما»، عبارت بعد از «بگو» مستقل است؛ یعنی به این دلیل که کار جهان به کام شد، ای مطرب قوالی کن. در همین شعر حافظ هم، «لاتقل» بدون تردید در معنی موسیقایی است، می‌گوید: «قوالی مکن» ولی «نقش بخوان». حافظ در جای دیگر هم نقش را در مفهوم موسیقایی آن به کار برده است:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد  
نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد  
که در نسخه‌بدل‌های قدیم: نقش هر زخمه/ زخم/ نغمه نیز ثبت شده است. و تمام ضبط‌ها، زیباست و هر کدام امتیازاتی دارد. معلوم می‌شود که فعل مناسب «نقش» در حوزه موسیقی... (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۷)

توضیح: در بیت «بی‌خبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل...» «نقش» در معنای موسیقایی آن نیست و مهم‌ترین دلیل آن است که حافظ گفته است «بی‌خبرند زاهدان». که قرینه‌ای است برای اینکه نقش بخوان یعنی آن را تشخیص بده و دریاب. و لاتقل: نیز در معنای موسیقایی خود نیست. یعنی آن چه تشخیص دادی مگو. (در برابر بی‌خبرند زاهدان) مفعول فعل «لاتقل» هم «نقش» است. یعنی آنچه فهمیدی مگو.

نگارنده پس از جستجوی بسیار دریافت که «نقش بازخواندن» ارتباطی به شکار و پرده صید کبک ندارد. در *مرزبان‌نامه* آمده است:

- «بامداد که زنگی شب سر از بالین مشرق برگرفت و دندان سپید از مباسم آفاق بنمود، به طلب جولاهه فرستاد و چون از حال خواب و نسیانی که رفتست، استطلاع رفت. گفت: هر خواب که نقش آن از عالم غیب بازخوانده‌ام و تعبیر آن بر وفق تقدیر نموده، جز به مدد اقبال و اقتباس نور فراست از خاطر ملک نبوده است و آنچه خواهم گفت هم بدین استمداد خواهد بود...» (وراوینی، ۱۳۷۲: ۵۸۱)

- «شنیدم که وقتی خسرو را نشاط شکار برانگیخت، بدین اندیشه به صحرا بیرون شد؛ چشمش بر مردی زشت‌روی آمد، دمامت منظر و لقای منکر او را به فال فرخ نداشت، بفرمود



تا او را از پیش موکب دور کردند و بگذشت. مرد اگرچه در صورت قبحی داشت، به جمالِ محاسن خصال هرچ آراسته‌تر بود، نقش از روی کار باز خواند، با خود گفت: خسرو درین پرگار عیب نقاش کردست و ندانسته که رشته‌گران فطرت را در کارگاه تکوین بر تلوین یک سر سوزن خطا نباشد....» (همان: ۵۶۶)

- «خواست که کارد برکشد و فرورود و از خون هر دو مرهمی از بهر جراحت خویش معجون کند، باز عنان تملک در دست کفایت گرفت و گفت: خود را مأمور نفس گردانیدن شرط عقل نیست تا نخست به تحقیق این حال مشغول شوم، شاید بود که از طول العهد غیبت من خبر وفات داده باشند و قاضی وقت به قلت ذات الید و علت اعسار نفقه با شوهری دیگر نکاح فرموده. از آنجا به زیر آمد و حلقه بر در همسایه زد، در باز کردند، او اندرون رفت و گفت: من مردی غریبم و از راه دور می‌آیم، این سرای که در بسته دارد، بازرگانی داشت سخت توانگر و درویش‌دار غریب‌نواز و من هر وقت اینجا نزول کردم؛ کجاست و حال او چیست؟ همسایه، واقعه حال بازگفت. همچنان بود که او اندیشید؛ نقش انداخته خویش از لوح تقدیر راست باز خواند، شکر ایزد - تعالی - بر صبر کردن خویش بگذارد و گفت: الحمد لله که وبال این فعال بد از قوت به فعل نینجامید....» (همان: ۳۳۳)

- «... کما عز من قائل: ففُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا. شاه گفت: نقش راستی این دعوی از لوح عقیدت خویش برمی‌خوانم و می‌دانم که آنچه می‌نمایی، رنگ تکلف ندارد، اما می‌خواهم که به طریق محاوله بی‌مجادله در این ابواب، خطاب دستور بشنوی....» (همان: ۵۳)

- «.... و قبل ما که ملک به چشم حدس و فراست آن نقش از صفحات حال اشتر خوانده بود، من دانسته بودم، لکن به فر دولت او و ثوق داشتم که آن خود پوشیده نماند، عنان زبان فصول از حکایت آن فصول باز کشیدم و گفتم تا ملک نپرسد، ازین باب کلمات گفتن نه اندازه منست....» (همان: ۶۴۴)

- «برخاستم و به بغداد رفتم تا به بدرقه اقبال شاه و مدد هم او به مقصد رسیدم و با مقصود باز آمدم و اینک مرغی چند آتشخوار آوردم تا آنچه از من به خبر شنیدند، بعیان بینند و نقشی که در آیینۀ عقل ایشان مرتسم نمی‌شد، از تخته حس بصر بر خوانند.» (همان: ۳۴۵)

با توجه به این شواهد در مورد بیت مورد بحث (داده‌ام....) باید گفت:

۱- زمانی که صیاد باز را پرواز می‌دهد منتظر نمی‌ماند که صیدش جذب پرده شود. در یکی از نمونه‌های پرواز دادن باز در متون گذشته تأمل کنیم:

«پادشاهی بوده است پیروزنام. با مهابت تمام و سیاست بکمال... روزی بر بالای کوشک، شاهین نظر را پرواز داده و چشم بر هر بام و در می‌افگند تا غزالی صید کند یا طاووس جمالی در قید آرد و در انتظار سانح و بارح، نازح و سارح مانده و مرکب شهوت در میدان طلب گرم کرده... و یکران جست‌وجو در جولان آورده. در اثنای این حالات مقدمه نظر، و طلیعه بصر او بر چهره ماهرویی افتاد که آفتاب در شعله مشعله جمال او چون پروانه سوخته بود...» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۶۲: ۲۵۹)

۲- «نقش باز خواندن» متفاوت از «نقش دیدن» است.

۳- اگرچه استادان محترم دکتر شفیع کدکنی و دکتر ریاحی مطالبی درباره «بازخواندن» آورده‌اند، ولی آنچه در بیت حافظ آمده «نقش بازخواندن» است نه «بازخواندن».

۴- نکته قابل توجه دیگر آنکه استتار تذرو قوی است و در مصرع دوم بیت مورد بحث می‌گوید امید است که باز، آن تذرو استتار کرده را تشخیص دهد. یعنی باز آن را بیابد و شکار کند. برای استتار تذرو شواهد بسیاری به دست آمد:

چو شاهین بر سر دست شکار انداز می‌گیرد      تذرو رنگ از رخسار گل پرواز می‌گیرد.  
(بیدل، ۱۳۸۶: ۵۳۲)

تپانچه کاری باد خزان اگر این است      تذرو رنگ چو عنقا شود به گلشن ما  
(همان: ۳۷)

سنایی:

عقل چون پر گشاد زاغ هوس      درکشد چون تذرو سر در خس  
(حدیقه، ۱۳۷۴: ۳۱۳)

سوزنی:

از زه و زاغ کمان تست پس قاف      عنقا همچون تذرو در خس پنهان

چون بلبل بر گل به گل و سرو به سرو و اکنون به خس اندر آورد سر چو تذرو

(دیوان، ۱۳۳۷: ۴۲۷)

منوچهری:

گشت نگارین تذرو پنهان در مرغزار همچو عروسی غریق در بن دریای چین

(دیوان، ۱۳۷۵: ۹۵)

۵- هیچ یک از شارحان بیت، شاهی برای «نقش بازخواندن» نیاورده‌اند. «نقش خواندن»

در ابیات زیر نیز معنایی نزدیک به «نقش بازخواندن» دارد:

سنایی:

روح داند گشت گرد حلقه هفت آسمان ذهن داند خواند نقش نفخ جان چون انبیا

شاد باش ای مهتری کز فضل تو در نیم شب کور مادرزاد خواند نقش بر انگشتری

(دیوان، ۱۳۸۸: ۳۵۹)

اقبالنامه نظامی:

سگالنده فال چون قرعه راند ز طالع تواند همی نقش خواند

(۱۱۹/۱ - ۹۱ - ۱۲۳۳)

بیدل:

یأس کرد آخر سواد موج دریا روشنم خواندم از مجموعه آفاق نقش شسته را

(دیوان غزلیات، ص ۲۴۷)

بوستان:

همین نقش برخوان پس از عهد خویش که دیدی پس از عهد شاهان پیش

(بوستان، ۱۳۷۲: ۴۵)

شیخ کمال خجندی:

نقش زلف تو راست نتوان خواند که ز سودا مشوش افتادست

(دیوان، ص ۱۵۳)

کلیات سعدی:

بیا و گونه زردم بین و نقش بخوان  
که گر حدیث کنم قصه‌ای دراز آید  
(کلیات سعدی، ۱۳۲۰: ۳۸)

دیوان شمس:

سگه شاهی بین در رخ همچون زرم  
نقش تمامی بخوان پس تو زرگر مپرس  
(کلیات شمس، ۱۳۲۰: ۵۸)

سر او را نقش کردم نقش کردم نقش کرد  
هر که خواهد گو بخوان و گو بخوان و گو بخوان  
(همان، ۱۳۲۰: ۳۴۲)

مثنوی:

چونکه چشمش باز شد و آن نقش خواند  
دیو را دیگر بر او دستی نماند  
(۱۷/۱۵۷/۳)

هفت پیکر:

فانی آن شد که نقش خویش نخواند  
هر که این نقش خواند باقی ماند  
(هفت پیکر نظامی، ۱۳۷۳: ۱۵)

راحة الصدور:

وارثان و برادران پنجاه من کاغذهای دوبیتی قسمت کردند و چون روس را بگرفتند به قاعه علاء الدوله محبوس ماند دیگر کس نقش او نخوان و صراح الدین قیماز و ... در خدمت نصره الدین و الدین اتابک بوبکر به اصفهان بودند... (راوندی، ۱۳۳۳: ۳۴۳) مصحح آن محمد اقبال در توضیح «نقش کسی را خواندن» آورده است: کسی را یاد کردن یا اثر کسی را جستن.

۶- اکثر شارحان، شرح خود را از سودی گرفته‌اند و هیچ شاهدهی برای شکار کبک با پرده ندارند. نگارنده خود، شکار کبک با پرده را آزموده و دیده است که در شکار با پرده، شکارچی خود پنهان می‌ماند تا کبک جذب پرده شود و آنگاه آن را شکار می‌کند. از سویی در بیت حافظ، شکار تدرود مورد نظر است و کبکی در میان نیست و در شکار با باز فقط کافی است باز، کبک را ببیند و کبک یا صید هم بلافاصله با پرواز باز فرار می‌کند. اینکه ابتدا صیاد،

باز را پرواز دهد بعد انتظار بکشد که تذرو جذب پرده یا نقش شود بسیار نامحتمل است. نهاد در هر دو جملهٔ مصراع دوم بدون شک «بازِ نظر» است که در مصراع اول مفعول جمله است. جملهٔ «شکاری بکند» نیز توضیح بیشتر «باز خواند مگرش نقش» است.

۷- در مصراع دوم ضمیر «ش» در «مگرش» به تذرو برمی‌گردد. اگر بگوییم تذرو نقشش را مگر باز خواند درست به نظر نمی‌رسد. «مگر» در ارتباط با مفعول مصراع اول (باز نظر) است. (امید است که باز، نقش تذرو را باز خواند.)

### ■ نتیجه‌گیری

سخن آخر اینکه: «باز خواند مگرش نقش» به معنی «شاید آن را تشخیص دهد و درک کند و بفهمد که تذرو کجا پنهان شده» است و حافظ در این بیت می‌گوید: بازِ نظر را برای شکار تذروی به پرواز در آورده‌ام امید است آن تذرو را (که نهان شده) تشخیص دهد و شکار کند.

### کتابنامه

- استعلامی، محمد. (۱۳۸۶). *درس حافظ* (نقد و شرح غزل‌های حافظ). تهران: انتشارات سخن. ج ۱.
- انوری، حسن. (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- باقری، بهادر. (۱۳۸۷). *فرهنگ شرح‌های حافظ*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۸۰). *شرح غزلیات حافظ*. تهران: انتشارات پویندگان دانشگاه. ج ۲.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). *دیوان*. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری. تهران: انتشارات خوارزمی.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۱). *حافظ‌نامه*. تهران: انتشارات سروش.
- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۶۳). *دیوان غزلیات مولانا شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی*. تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- ذوالنور، رحیم. (۱۳۶۷). *در جستجوی حافظ*. تهران: انتشارات زوار. چاپ دوم.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (۱۳۳۳). *راحة الصدور*. تصحیح محمد اقبال. تهران: کتابفروشی علی‌اکبر علمی.

- ستارزاده، عصمت. (۱۳۴۱). شرح سودی بر حافظ. تهران: ج ۲.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). *این کیمیای هستی*. به کوشش ولی الله درودیان. تبریز: انتشارات آیدین.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۶۳). مقاله «یک معنای نقش در دیوان حافظ». *مجله نشر دانش*. سال ۵. بهمن و اسفند. شماره ۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). *یادداشت‌های حافظ*. تهران: نشر علم.
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۶۲). *سندبادنامه*. به اهتمام احمد آتش. تهران: کتاب فرزان.
- علوی، پرتو. (۱۳۵۸). *عقاید و افکار خواجه*. تهران: نشر اندیشه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). *بانگ جرس*. تهران: انتشارات خوارزمی. چاپ چهارم.
- فرنگیس، پرویزی. (۱۳۸۷). *باز نظر (مروری بر تشریح دو بیت از غزلیات حافظ از دیدگاه شارحان گوناگون)*. یاد بهار (یاد نامه دکتر مهرداد بهار).
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۴۴). مقاله «نقش بر آب». *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*. سال هفدهم. شماره چهارم.
- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. (۱۳۴۴). *کشف الاسرار و عاونه الابرار*. به کوشش علی اصغر حکمت. تهران: ابن سینا.
- نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۱). *مرصاد العباد*. تصحیح محمدمین ریاحی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- هروی، حسینعلی. (۱۳۶۷). *شرح غزل‌های حافظ*. تهران: نشر نو.